آیت‌الله سیدمهدی یثربی در یکی از دفعات حضور در جبهه‌ها

منش فردی و اجتماعی زنده‌یاد آیت‌الله سیدمهدی یثربی‌کاشانی در آئینه روایت همسر

زبان خوش داشتند و اهل گلایه نبودند

■ محمدرضا کائینی

بانو زهرا آل آقا همسر زنده‌یاد آیت‌الله سیدمهدی یثربی کاشانی و خود از دودمان‌های نامدار روحانیت به شمار می‌رود. وی ۵۵ سال با آن مرحوم زندگی کرده و شاهد فراز و نشیب‌های حیات آن بزرگوار است. اینک در سالروز ارتحال نماینده فقید امام و رهبری در شهر کاشان و امام جمعه این شهر، گفت و شنودی را به شما تقدیم می‌داریم که طی آن همسر آیت‌الله یثربی به بیان شمه‌ای از خاطرات خویش پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

آیت‌الله یثربی توسط چه کسی با خانواده شما آشنا شد؟

از طریق حاج‌آقا مهدی حائری تهرانی.

چند بار به خواستگاری شما آمدند؟

سه، چهار بار به خواستگاری آمدند.

مگر شما موافق نبودید؟

من مخالف نبودم. مادرم به خاطر دوری قم و علل دیگری مخالف بودند. بعداً خودم خواب دیدم که یک خانم آمد و کفش سبزی داد که نگین‌های درشت روی آن بود. آن کفش را می‌خواست پای من کند تا اندازه بگیرد. یک‌دفعه از خواب بیدار شدم. پدرم گفتند با خوابی که دیدم این کار باید انجام شود.

درباره آقای یثربی تحقیق هم کردید؟

بله، تحقیق کردند. البته پدرم که آقامیرسیدعلی را می‌شناختند، گفتند نمی‌توانیم به این خانواده جواب منفی دهیم.

شما بزرگ شده تهران بودید. پس چگونه با فضای قم خودتان را هماهنگ کردید؟

به خاطر مهربانی آقا.

شما در مقابل مهربانی ایشان چه کار کردید؟

آقا مهربانی کردند. من هم زندگی کردم.

هنگام عقد، شما و ایشان چند سال داشتید؟

من ۱۵ سال داشتم و ایشان ۲۷ سال.

سختی‌های زندگی با یک طلبه را چگونه تحمل می‌کردید؟

هیچ سختی نداشت. خیلی به من مهربانی می‌کردند. خیلی مهربان بودند.

شرایط زندگی با یک طلبه را می‌دانستید؟

من خودم در خانواده روحانی بزرگ شده بودم.

شرایط زندگی قم را چطور؟

آن را هم به دلیل مهربانی آقا تحمل می‌کردم. مادری داشتند که او هم خیلی مهربان بود.

منزلتان در قم چگونه بود؟

خیلی کوچک بود. فقط دو اتاق داشت. شبی که یکی از فرزندانم متولد می‌شد، از ابیانه هم مهمان داشتیم. آقا خجالت می‌کشیدند که مهمان داشتیم و آنها نتوانستند به داخل منزل بیایند. از آن شب تصمیم گرفتند منزل را عوض کنند و خانه‌ای گرفتند که سه اتاق داشت.

آیا با همسرتان به مسافرت می‌رفتید؟

به تهران می‌رفتیم و برمی‌گشتیم.

با ماشین شخصی می‌رفتید یا اتوبوس؟

با اتوبوس.

بعضی روحانیون کمتر با همسرشان بیرون می‌روند. ایشان هم این‌گونه بود؟

بالاخره تازه ازدواج کرده بودیم. ایشان هم می‌آمدند.

با شما خودمانی صحبت می‌کردند یا به خاطر روحانی بودن رسمی بودند؟

نه، با من خودمانی حرف می‌زدند.

ایشان را چه صدا می‌زدید؟

آقای یثربی.

وقتی به کاشان آمدید، شرایط‌تان چه تغییری کرد؟

ایشان همیشه گرفتار بودند و من تنها بودم. گاهی نصف شب زنگ می‌زدند و می‌آمدند.

شما چگونه تنهایی را تحمل می‌کردید؟

دیگر ساختیم.

شما به ایشان اعتراض نمی‌کردید؟

چرا اعتراض هم می‌کردم.

ایشان چه می‌گفتند؟

می‌گفتند چه کنم؟ گرفتار مردم هستم!

یعنی هیچ اقدامی برای حل شدن این مشکل انجام ندادند؟

رعایت می‌کردند، ولی بالاخره گرفتار بودند.

چند وقت در تهران می‌ماندید؟

حدود ۱۰ روز می‌ماندم.

آقای یثربی از اینکه آنجا می‌ماندید، دلتنگ نمی‌شدند؟

دائم زنگ می‌زدند.

شما به خاطر تنهایی به تهران می‌رفتید؟

بله.

به شما نمی‌گفتند که بیا؟

چرا می‌گفتند. هر وقت زنگ می‌زدند، می‌گفتند بیا، بسه دیگه!

شما چه می‌گفتند؟

می‌گفتم می‌آیم. به هر حال در کاشان، حوصله‌ام سر می‌رفت، کمتر حرف می‌زدم.

شما تنهایی تهران می‌رفتید؟

اگر خودشان نمی‌توانستند بیایند، فرد مورد اعتمادی را همراهم می‌فرستادند و هنگام برگشت هم کسی را دنبالم می‌فرستادند.

کجا با ایشان سفر رفتید؟

مشهد و... می‌رفتیم. خیلی مهربان بودند. به هر حال، چون من تنها بودم، خیلی مهربانی می‌کردند. من هم سنم کم بود.

آقای یثربی وقتی امام جمعه شد، کارش بیشتر شد؟

بله، خیلی.

مسائل امنیتی شما را اذیت نمی‌کرد؟

نخیر. به ما کاری نداشتند.

ایشان بعد از انقلاب تغییر نکردند؟

فرقی نکرده بودند.

با خانواده همسر امام از کجا آشنا بودید؟

مادرم از اول آنها را می‌شناختند. مادر من با خانواده ثقفی رفت و آمد داشتند. ما هم با او می‌رفتیم. همچنین با همسران همه علمای قم ارتباط داشتیم.

شما از کودکی با خانواده ثقفی مرتبط بودید؟

بله.

در قم هم با خانم قدس ایران (همسر امام) ارتباط داشتید؟

بله، در قم هم رفت و آمد داشتیم، تا آخر هم رفت و آمدمان برقرار بود.

آقای یثربی هم به اندرونی نزد امام می‌آمد؟

نخیر، آقای یثربی نمی‌آمدند.

این ارتباط بعد از انقلاب هم ادامه یافت؟

بله، دعوتشان می‌کردیم. به قمصر می‌بردیمشان. با والده مرتباً به جماران می‌رفتیم. ناهار منزل آنها می‌رفتیم. امام را هم می‌دیدیم. خانم ایشان ماشین را به دلیل درد پای مادرم می‌فرستادند سر خیابان، تا ما را تا بالا بیاورند. در زمان امام به دلیل تدابیر حفاظتی، هیچ ماشینی نمی‌توانست وارد خیابان یاسر شود. به همین دلیل خود خانم (همسر امام) راننده شخصی‌شان را می‌فرستاد و من و مادرم را می‌برد. هدایایی را هم که آقای یثربی برای مرحوم امام می‌فرستاد مثل عطر، گلاب و... بدون بازرسی می‌بردم.

وقتی به دیدار همسر امام می‌رفتید، پیامی یا حرفی را در مورد شرایط کاشان به امام منتقل نمی‌کردید؟

هنگامی که حکم امامت جمعه ایشان می‌خواست صادر شود، خیلی‌ها در اینجا اذیت می‌کردند. من و مادرم به دیدار امام(ره) رفتیم و در اتاقشان رفتم و قضایا را گفتم. همان روز هم برای آقا حکم دادند. فردای آن روز هم جمعه بود و در ورزشگاه نماز برگزار شد که خیلی شلوغ بود.

به جز ارتباط با خانواده امام، با خانواده علمای دیگر هم ارتباط داشتید؟

با هر کس آقا رابطه داشتند، ما هم رابطه داشتیم.

شما در کاشان با کدام خانواده‌ها رفت و آمد داشتید؟

اینجا زیاد رفت و آمد نداشتم. خانواده آقای مطهری، دکتر بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی و... عیدها به اینجا می‌آمدند و ما هم به بازدید می‌رفتیم.

آقای یثربی مشکلاتشان را با شما مطرح می‌کردند؟

خسته که می‌شدند یک چیزهایی می‌گفتند. اما حالا یادم نمی‌آید.

چرا خسته بودند؟

اینجا خیلی اذیتشان می‌کردند؛ بیشتر بعد از انقلاب.

از بچه‌ها هم پیش شما گله می‌کردند؟

خیر. هیچ‌وقت از بچه‌ها گله نمی‌کردند.

در مورد بچه‌ها حرفی می‌زدند؟

بچه‌ها را خیلی دوست داشتند و گلایه نمی‌کردند. بچه‌دوست بودند.

از قبل از انقلاب، خاطره تلخی در ذهن دارید؟

هنگامی که امام را گرفتند، من سر یکی از بچه‌هایم حامله بودم و می‌خواستم به حمام بروم. وقتی می‌خواستم بیایم، گفتند که می‌خواهند آقا را هم بگیرند. حالم خیلی بد شد. وقتی به خانه آمدم، من و بچه‌ها را به اتفاق مادرشان به فین منزل دختر خواهرشان فرستادند. یک هفته هم آنجا بودیم. خودشان را هم از طریق پشت‌بام به منزل خواهرشان بردند. به خاطر این ماجرا وقتی بچه به دنیا آمد بعد از مدتی مریض شد. گردن و پایش شل شده بود و دکترها می‌گفتند که در دوران بارداری لطمه خورده است. بعد از مدتی به دلیل بیماری مننژیت از بین رفت.

گویا یک بار برای فرار به مشهد هم رفته بودند؟

بله. خب همیشه مواظب بودند.

وقتی فرزندتان از دنیا رفت، چه واکنشی نشان دادند؟

خیلی ناراحت شدند. گریه می‌کردند!

ایشان را تسکین ندادید؟

من خودم بدتر بودم!

پدرها معمولاً ویژگی خاصی را در هر کدام از بچه‌ها می‌بینند. در مورد بچه‌ها چیز خاصی نمی‌گفتند؟

در مورد هر کدام از بچه‌ها چیزی می‌گفتند. مثلاً در مورد علی‌آقا می‌گفتند حیف از اینکه عمامه‌ای نشد. بارها این حرف را زدند.

آیا توجه خاصی به یکی از فرزندان داشتند؟

به یاد دارم، یک‌بار وقتی آقامیرسیدمحمد پسر بزرگم از سفر عمره آمده بود، آقا گفتند برای دیدنش به قم برویم. گفتم شما پدر هستید و او باید به دیدن شما بیاید. آقا در جواب من خاطره‌ای از پدرشان نقل کردند و گفتند وقتی مرحوم آقامیرسیدعلی از سفر عتبات آمده بود، پدرم تصمیم گرفتند به دیدارشان بروند. برخی به ایشان گفته بودند او فرزند شماست و باید خدمت شما برسد. ایشان جواب داده بودند من به دیدن علم میرسیدعلی می‌روم!

بین بچه‌های روحانی و غیرروحانی فرقی نمی‌گذاشتند؟

نه، فرقی نمی‌گذاشتند. همه بچه‌ها را یکجور نگاه می‌کردند.

در مشکلاتی که پیش می‌آمد چگونه برخورد می‌کردند؟

اهل حرف زدن و غیبت کردن از کسی نبودند.

ایشان وقتی ناراحت می‌شدند، چه کار می‌کردند؟

می‌رفتند مطالعه می‌کردند.

وقتی خانواده ناراحتشان می‌کردند، چه می‌کردند؟

ابتدا کمی اوقاتشان تلخ می‌شد و بعد خوب می‌شدند.

می‌گفتند باید به جبهه‌ها بروم. آقا از همان سال ۵۹ رفتند. حسن آقا را هم با خودشان بردند. حداقل سالی یک‌بار می‌رفتند. سینه ایشان شیمیایی شده بود و سرفه‌های بدی می‌کردند. در سفر لندن این عارضه مشخص شد. من می‌گفتم ان‌شاءالله من قبل از شما می‌میرم تا شما با دستان خودتان مرا در خاک بگذارید. ایشان هم می‌گفتند این حرف را نزن، تو باید بمانی و از بچه‌ها پرستاری کنی، اول من می‌روم!

در کارهای منزل چقدر شما را کمک می‌کردند؟

همیشه برای من کمک می‌آوردند.

خودشان هم کمک می‌کردند؟

بله، کمک می‌کردند. بچه پشت سر هم داشتیم. بزرگ‌ترها را خودشان نگه می‌داشتند. کوچک‌ترها هم پیش من بودند. از شب تا صبح در نگهداری بچه‌ها خیلی کمک می‌کردند. حتی قم که بودیم و کارگر نداشتیم، وقتی لباس‌ها را می‌شستم، کمک می‌کردند و آب می‌کشیدند.

روابط ایشان با پدرتان چگونه بود؟

آقای یثربی را همه دوست داشتند. پدر من خیلی ایشان را دوست داشتند. روابط ما خیلی خوب بود. تابستان‌ها که به تهران می‌رفتیم، با ایشان در یک پشه‌بند می‌خوابیدند و یواش یواش حرف‌های زیادی می‌زدند. خیلی همدیگر را دوست داشتند.

پیش آمده بود که بین خانواده شما و ایشان کدورتی پیش بیاید؟

نه، کدورتی الحمدلله نبود.

از سال‌های آخر چه خاطره‌ای دارید؟

خیلی مریض بودند.

وقتی جبهه می‌رفتند ناراحت نمی‌شدید و نمی‌گفتید که نرو؟

می‌گفتم ولی می‌رفتند. گوش نمی‌دادند و می‌گفتند باید بروم. آقا از همان سال ۵۹ رفتند. حسن آقا را هم با خودشان بردند. حداقل سالی یک‌بار می‌رفتند. سینه ایشان شیمیایی شده بود و سرفه‌های بدی می‌کردند. در سفر لندن این عارضه مشخص شد. من می‌گفتم ان‌شاءالله من قبل از شما می‌میرم تا شما با دستان خودتان مرا در خاک بگذارید. ایشان هم می‌گفتند این حرف را نزن، تو باید بمانی و از بچه‌ها پرستاری کنی، اول من می‌روم! تا آخر هم می‌گفتند. در ماه رمضان سال آخر عمر، هر روز با وجود وخامت حالشان روزه گرفتند. خیلی قرآن می‌خواندند. اصلاً شب‌ها خواب نداشتند. خیلی خواب مرده‌ها را می‌دیدند. می‌گفتند مرده‌ها دست از سر من برنمی‌دارند!

درباره مسائل شخصی توصیه‌ای به شما می‌کردند؟

هیچ‌وقت نمی‌گفتند، حتماً این کار را بکن یا نکن.

اگر دوست داشتند که شما فلان رفتار را بکنید، چگونه به شما می‌گفتند؟

با زبان خوش. مثلاً می‌گفتند بهتر است این کار انجام شود.

چه موقع خیلی خوشحال بودند؟

وقتی خوب بودیم و بچه‌ها دور هم بودند، خیلی شاد می‌شدند.

آخرین بار چه زمانی با ایشان به مسافرت رفتید؟

عید سال ۸۵، به مشهد رفتیم.

خاطره‌ای از مشهد دارید؟

شاندیز رفتیم. مردم همه فهمیدند که چه کسی هستند و دور ایشان جمع شدند و...

از آن روزها که تازه در بیمارستان بستری شده بودند و می‌توانستند حرف بزنند، چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

هنگامی که از قمصر آمدم و بالای سر ایشان در بیمارستان رفتم، گفتند «سلام ماه من». وقتی به قمصر می‌رفتیم، یک خانمی پهلوی ما می‌آمد. به او می‌گفتند فقط مواظب حاج‌خانم باش. می‌دانستند که از دنیا می‌روند، سفارش من را به او می‌کردند. وقتی بالای سر او در بیمارستان جم رفتم، در حالی که ۴۸ ساعت بود چشمشان را باز نکرده بودند و حرکتی نمی‌کردند اما جواب من را دادند.

مهم‌ترین صفتی که در مرحوم یثربی دیدید، چه بود؟

خیلی مهربان بودند.

پیشخوان

حاشیه‌ای بر پژوهش مؤسسه فرهنگی قدر ولایت درباره سیدحسن تقی‌زاده

نماد بی‌قیدی فکری و عملی!

■ شاهد توحیدی

انقلاب اسلامی ایران ثابت کرد که «آزادی» غربی یعنی آزادی انسان‌ها در چارچوب تفکرات و قالب‌های ساخته غرب و اگر ملتی بر اساس باورهای خود و فرهنگ ملی خود بخواهد در جزئی‌ترین مسئله مثل نوع پوشش از خود حرکت و انتخاب داشته باشد اینجا «آزادی» مفهومی ندارد. حتی در غرب اجازه نمی‌دهند مردم تبعه خودشان براساس نوع باور مذهبی پوشش خود را انتخاب کنند!

انقلاب ثابت کرد که ادعاهای حقوق‌بشر و عدالت و توسعه و همزیستی و کلمات به ظاهر مقدسی این چنین، تنها در دایره منافع غرب پذیرفته می‌شوند. تازه اذهان بیدار شده است که غرب خود را مجاز می‌داند که بر یافته‌ها و باورهای غیرانسانی خود تعصب بورزد آن‌هم تعصبی کورکورانه اما ملل دیگر حق ندارند بر حقایق تاریخی و باورهای منبعث از وحی الهی پایبندی نشان دهند! تازه اذهان بیدار شده است که ادعاهای غرب برای حذف مرزبندی‌های فکری و عقیدتی نه برای ساختن جهانی آباد و برادر است بلکه برای حفظ فاصله‌ای است که بر اثر استعمار و استثمار بین آنان و دنیای توسعه نیافته ایجاد شده و برای جلب منافع نامشروعی است که آنان را هر روز قوی‌تر و ثروتمندتر و کشورهای جهان سوم را روز به روز ضعیف‌تر و فقیرتر می‌سازد.

۵۰ سال روشنفکران بر این کشور حکومت کردند و همه آبرو و حیثیت و باور و فرهنگ این ملت را به پای «جهان‌وطنی» فراماسون بین‌المللی و صهیونیست‌های جهان‌خوار قربانی کردند ولی از آن وعده‌ها خبری نشد و جز وابستگی تمام و کمال در تمامی زمینه‌ها به غرب، سوغاتی برای این مردم نیاوردند. در سایر کشورهای مسلمان وضعیت از همین قرار است. بنابراین، بی‌اعتقادی به حفظ مرزهای فرهنگی و باورهای اعتقادی از شاخص‌های تفکر و عملکرد روشنفکران است. در مسیر زندگی روشنفکران همواره شاهد بی‌پروایی در شهوات و عیش و نوش دنیایی و هتک حریم احکام دین و بهره‌جویی شخصی از منافع و ثروت‌های ملت هستیم. مشاهده می‌کنیم که در جریان واگذاری امتیازات و عقد قراردادهای خائنانه به بیگانگان، رشوه‌گیری از سوی روشنفکران امری عادی است، ارتباط خارج از مرزهای عقیدتی با بیگانگان که به خصوص در زندگی سیدحسن تقی‌زاده یک وجه شاخص به خود می‌گیرد از ویژگی‌های آنان شمرده می‌شود.

سیدحسن تقی‌زاده مصداقی است تمام‌عیار برای آنچه بدان اشارت رفت. او بر خلاف الزامات سلکی که خود را در آغاز بدان منتسب می‌کرد، در ارتباط با افراد هرگز پایبند احکام الهی و تقوا نبود، با بهایی می‌نشست و می‌خورد و زندگی می‌کرد، با رویگردانندگان از دین و ملحدان همنشینی می‌کرد و با آنها که هیچ مرزی برای انسان نمی‌شناختند مصاحبت می‌کرد و این هتک حریم واجبات و محرمات الهی در سایه تسامح و تساهل القایی غرب امکان می‌یافت.

حضرت امام خمینی (قدس‌سره) که احیاگر حضور دین و تفکر دینی در تمامی عرصه‌های بشری است، نشان داد که انسان مسلمان و پایبند به تمامی احکام الهی حتی در جزئیاتی مانند مستحبات و مکروهات می‌تواند در جهان متمدن و پیشرفته از لحاظ علمی و تکنیکی و مرفه از لحاظ ابزارها و امکانات زندگی، قوی‌ترین و کارآمدترین و منطبق‌ترین نظام‌ها را با نیازهای پیچیده زمان ایجاد کند و با تقدس باورهای دینی و ارزش‌های الهی، جامعه‌ای باتقوا، پاک، متعالی و در عین حال پیشرفته، عالم، متفق و یکپارچه و منسجم و عادلانه به‌وجود آورد که با تمام دنیا برخورد مکتبی داشته باشد، همان‌گونه که خود گفته است: «متأسفانه نه تنها مردم کشورها، بلکه روحانیون ممالک اسلامی اکثراً از کارایی و نقش سازنده و تعیین‌کننده خود در مسائل روز و سیاست‌های بین‌المللی بی‌خبر هستند و متأثر از القائات و برداشت‌های مادی تصور می‌کنند که در عصر تمدن و تکنیک و صنعت و تحولات علمی و پیشرفت‌های مادی، نفوذ روحانیت کم شده است و نعوذبالله اسلام از اداره کشورها عاجز مانده است که بحمدالله پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت، خلاف این تصورات را ثابت کرد و به‌رغم همه کارشکنی‌ها و سنگ‌اندازی‌ها و توطئه‌های شرق و غرب و حسادت و کینه‌توزی ایادی آنان توانمندی و اقتدار روحانیت اسلام آشکار شد... اساس قوانین و مقررات این کشور را وحی و اسلام معین کرده است و تمامی مظاهر کفر و شرک و معاصی علنی حتی‌المقدور برچیده شده و به‌رغم همه نغمه‌های شوم التقاطی‌ها و چپ‌ها و راست‌ها و ملی‌گراها که در روزهای اول انقلاب و برای قبضه کردن قدرت و تفکر ملت ایران از حلقوم آنان برخاست، خداوند بر ما منت نهاد که توطئه آنان کشف و در تمامی کشور ما قوانین و برنامه‌های اسلامی در حال پیاده شدن است و از میدان‌های نبرد و کارزار گرفته تا مراکز تحقیقات علمی، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها، از مجالس قانون‌گذاری و تدوین همه مقررات لشکری و کشوری تا قوه مجریه که دست‌اندرکار حل و فصل بزرگ‌ترین مسائل اداری و اجرایی یک کشور بزرگ و در حال جنگ و محاصره و با جمعیتی متجاوز از ۵۰ میلیون نفر است و از قوه قضائیه که مسئولیت اجرای حدود و احکام الهی و در حقیقت بار سنگین تأمین امنیت جان و نوامیس و اموال و شخصیت یک جامعه انقلابی را به عهده دارد تا فرماندهی قوای نظامی و انتظامی که مسئولیت امنیت مرزها و داخل کشور و خنثی کردن صدها توطئه رنگارنگ به عهده آنان است و باید جلوی تخریب و جنایات منافقین و ضدانقلاب و اشاعه فحشا و منکرات و دزدی‌ها و قتل‌ها و موادمخدر را بگیرند که همه اینها با رهبری روحانیت متعهد و به برکت احکام نورانی اسلام و کتاب آسمانی پیامبر اکرم حضرت محمدبن‌عبدالله(ص) و پیروی از ائمه هدی(ع) ادا می‌شود و خدا را سپاس می‌کنیم که با تکیه بر آیات وحی و کتاب خدا توانسته‌ایم کشورمان را از وابستگی‌ها نجات دهیم... به یاری خداوند همچنان به تلاش و کوشش خود ادامه می‌دهیم و در عمل به همه غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و خودباختگانی که از مطرح کردن شعار اسلام و اعتماد به قرآن کریم واهمه داشته‌اند، نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان جامعه را از سرچشمه‌های معرفت کتاب خدا و هدایت اسلام عزیز سیراب نمود».

انسان‌هایی که در طهارت نفس و تهذیب دل و تقویت ارتباط با خدای متعال کوشیده‌اند و عمل خود را از آلودگی‌ها و هوا و هوس پیراسته‌اند و دل به زخارف و زیور و منافع دنیا نبسته‌اند می‌توانند جامعه انسانی را به سوی رستگاری و سعادت هدایت کنند و روشنفکران از این نعمات بزرگ بی‌بهره‌اند و لذا همواره جز تباهی و خسران و عقب‌ماندگی از آنان دیده نشده است و این درس عبرت بزرگی است برای صاحبان بصیرت و خواستاران پند واقعی تاریخ و اثری که به بهانه معرفی آن اشارات فوق آمد، در پی تحقق آن است.

سیدحسن تقی‌زاده در حال گفت‌وگو با عبدالله ریاضی در واپسین سالیان حیات